

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

مجسمه شهیدان اول مرداد ۱۳۹۹

تروریست‌ها جگرپسرم را از پیکرش بیرون کشیدند

■ زینب محمودی عالمی

شهید حمید قاسم‌پور متولد سال ۱۳۷۲ و جزو اولین شهدای مدافع حرم استان فارس و شهرستان آباده است که سال ۱۳۹۴ به عنوان نیروی داوطلب بسیجی به سوریه اعزام شد و طبق خوابی که دیده بود، در بیابان‌های خان طومان سوریه به شهادت رسید. از آنجا که تروریست‌های سلفی به پیکر بی‌جان حمید هم رحم نکردند و جگرش را از تنش بیرون کشیدند، شهید قاسم‌پور به حمزه شهیدای مدافع حرم معروف شده است. آنچه می‌خوانید حاصل هم‌کلامی ما با حمید قاسم‌پور پدر شهیداست که از نظر ثان می‌گذرد.

■ ■ ■

چند فرزند دارید و حمید فرزند چندم خانواده‌بود؟

چهار فرزند داشتم. حمید فرزند اولم بود که ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۲ به دنیا آمد.

گویا خودتان هم سابقه جبهه دارید؟

بله، بنسده در عملیات والفجر ۸ در منطقه فاودر واحد تخریب تیپ قمر بنی‌هاشم(ع) سه ماه حضور داشتم. آنجا به دشمن خیلی نزدیک بودیم و تیر مستقیم دشمن به پا و کتف دست راستم اصابت کرد. بعد از عملیات ماندیم تا جلوی تک دشمن را بگیریم. رقتیم پلی را منفجر کردیم تا از تباط دشمن بانیروهایمان قطع شود. میدان مینی آنجا بود که من آنجا خمی شدم.

شغل حمید آقا چه بود و چه سالی به سوریه اعزام شد؟

حمید دانشجوی ترم آخر کارشناسی حقوق بود. مثل خود من بسیجی‌وار به جبهه رفت. زمستان ۱۳۹۴ به سوریه اعزام شد و ۱۳ فروردین ۹۵ در خان طومان حلب شهید شد. پیکرش معجزوار به‌دست ما رسید. ۱۳ فروردین ۹۵ که خان طومان سقوط کرد، حدود یک ساعت دشمن به خاکریز ما ورود کرده بود. حرامی‌ها بالای سر حمید رسیده بودند و در حرکت خبیثانه‌ای جگرش را از بدنش بیرون کشیده بودند. همین باعث شد حمید در بین شهدای مدافع حرم به حمزه شهدای حرم معروف شود. کمی بعد نیروهای کمکی ما می‌رسند و کشتن دوباره عقب‌نشینی می‌کند و حتی فرصت نمی‌دهد سنازه نیروهای خودش را که در چند متری پیکر حمید بودند به عقب برگراند. کمی بعد ۱۹ استان فارس تحویل می‌گیرند طی آتش‌بسی، اما من سنازه را به اسلام ادا کردیم اما حمید می‌گفت ما خان طومان به‌دست کر بلا تبدیل می‌شود و ۱۶ دلوار مازندرانی ۲۵ روز بعد از شهادت حمید در همین سرزمین به شهادت می‌رسند.

چقدر طول کشید تا پیکر فرزندتان به ایران منتقل شود؟
۱۳ فروردین که حمید شهید می‌شود، آن روز درگیری تاریکی هواانلمه پیدا می‌کند. در تاریکی شب پیکر حمیدرا پیدا نمی‌کنند تا اینکه بعد از نماز صبح پیدا می‌شود و روز ۲۰ فروردین ۹۵ در گلزار شهدای شهرستان آباده به خاک سپرده شد.

اخلاق و رفتار حمید آقا از بچگی چطور بود و چه شد که تصمیم گرفت به سوریه برود؟
اخلاق و معرفت حمید را باید از مردم بیرسید. واقعا مرد و ادب حمید زبانسزد خاص و عام بود. نه فقط ایشان بلکه شهدای دیگر هم این گونه بودند. فوق‌العاده ولایتمدار و مهم‌تر از همه ادبش نسبت به بزرگ‌ترها و خانواده نمونه بود. اضافه‌ها چه در سیره مردان نیک و اولیای خدا مطالعه کردم در وجود این بشر دیدم چون من مجروح جنگ تحمیلی یوسدم حمید از خدمت سربازی معاف

بود. از زمانی که وارد مقطع راهنمایی شد مرتب به بسیج می‌رفت و بسیجی فعال بود. کار فرهنگی در مدارس و یادواره برای شهدا را بر عهده می‌گرفت و به واسطه این کارها شاخص شده بود. در حدی که دوره دبیرستان اکثر آموزش‌های بسیج را دیده بود. سال ۹۱ دوره فرماندهی دسته را با موفقیت گذرانده بود. کارش به جایی رسیده بود که در گردان به عنوان مربی اسلحه‌شناسی و تاکتیک نظامی فعالیت می‌کرد. گاهی اوقات می‌گفتم بسرم شما از دوستان پاسدار و نظامی بیشتر پوتین به پا داری. می‌گفتم چرا این‌قدر آموزش می‌بینی؟ می‌گفت لازم می‌شود. بعدها یعنی یک‌سال قبل از شهادتش زمزمه رفتن سوریه به داشتم.

غیر از خود شما، در اقوام هم خطر زندگی و شهادت وجود داشت؟

پدر همسر شهید باباجان قربانی از شهدای دفاع مقدس هستند. خانواده‌گی صابون جنگ به تن ما خورده بود. من و مادرش که در کودکی با شیون مردم متوجه شد پدرش به شهادت رسیده، خوب می‌دانستیم جنگ چیست، وقتی حمید حرف از رفتن به سوریه می‌زد ما می‌دانستیم کجا می‌رود و چه خبر است. گاهی مادرش می‌گفت حمید ما دشمنان را به اسلام ادا کردیم اما حمید می‌گفت ما مان به‌خاطر اینکه آقاچان شهید شد و بابا مجروح شد شما حرف از ادای دین می‌زنید؟ نه این سعادت بود که نصیب‌تان شد. دنبال این بود که دل ما را به دست بیاورد. چند ماه قبل از رفتنش متوجه شدیم رفتنش حتمی است.

یعنی ابتدا مخفیانه اقدام به اعزام کرده بود؟

دو، سه سالی که بسرم اربعین به زیارت امام حسین(ع) می‌رفت با روابط عمومی بالایی که داشت پیگیر اعزام به سوریه شده بود. آن موقع ساخت می‌گرفتمد مخصوصا برای نیروهای بسیجی. با دوستان خدش‌الشمعی عراق در مسیر پیاده‌روی اربعین رفیق شده بود. بسا بچه‌های سپاه بدر و

جیش‌المهدی و مبارزین عراقی ارتباط گرفته بود و آخرین کربلائی که رفت رسما از ما خداحافظی کرد. گفت من به عراق می‌روم تا با حرامی‌ها جنگم. گفتم به چه عنوانی می‌خواهی بسروی؟ به فرض بروی و آنجا بمانی، باید نیروی سازماندهی شده باشی. خیلی راحت جواب داد بابا حرامی‌هایی که از گوشه و کنار دنیا جمع شدند و آمدند مقدمات ما را مورد هدف قرار دادند، مرد و شیعیان را قتل عام



ارتباط ما با ۸۸۴۹۸۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم حمید قاسم‌پور، حمزه شهدای مدافع حرم

تروریست‌ها جگرپسرم را از پیکرش بیرون کشیدند

چرا به ما نگفتید بدانیم، واقعا اصرار خودش این بود کسی نفهمد.

لحظات خداحافظی چطور گذشت؟

شب خداحافظی من و مادر و سه برادر و خواهر کوچکش فضاسای خانه خیلی سخت و سنگین بود. حمید بچه اولم بود، با من مثل برادر بود. مردم که ما را در خیابان و محافل می‌دیدند می‌گفتند برادر هستی. خیلی غم‌انگیز بود، به‌خودم اجازه ندادم در منزل از خداحافظی کنم. مادرش سه بار او را از زیر قرآن رد کرد و بار سوم گفت حمید آقا پولی از جیب خودت صدقه بگذار. حمید صدقه گذاشت روی سینی قرآن. مادرش که قرآن را روی سر حمید گرفته بود نتوانست تا پایان خانه دنبالش برود. طاقت نیاورد و توی سالن نشست، وقتی وضعیت را این‌طور دیدم به‌خودم اجازه ندادم حمید را در آغوش بگیرم و با او خداحافظی کنم. توی دلم می‌گفتم حسرت دیدار ما تا قیامت می‌ماند ولی باز طاقت نیاوردم. حمید هم طاقت نیاورد. رفت بیرون و منتظر خداحافظی ام ماند. گفتم بسرم در پناه خدا و دستی تکان دادم. وقتی حمید در حیاط راست به بچه‌ها گفتم کارت‌های بانکی و رمزه‌هایم دست حمید بود کاش می‌پریدم. پسر کوچکم گفت داداش توی سر رسید این موارد شب قبل از رفتنش خانه فضای سنگینی داشت، آن موقع اعزام نیرو آشکار نبود و حفاظتی و امنیتی برخورد می‌شد. مردم آنچنان نمی‌دانستند چه خبر است. وقتی حمید شهید شد برادرم گفت جنگ که نیست حمید چرا شهید شد؟ به ما می‌گفتند

سوریه به عراق رفتند چطور سسر از سوریه به در آوردند؟

سفر حمید چند روز بیشتر طول نکشید. گفت پیش دوستان عراقی می‌مانم اگر شد یک سفر ۴۰ روزه هستم و بعد می‌آیم. گفتم توکل بر خدا. چند روزی گذشت و برگشت. موقعی که آمد فکر کردم

منصرف شده‌است. گفتم حمید به سلامتی آمدی، جریان چیست؟ حرف‌هایی زد که در طی مصاحبه نمی‌شود بیان کرد. گفت بابا من برگشتم تا به سوریه بروم. گفتم با چه خاطر جمعی چنین حرفی می‌زنی؟ گفت بابا به من الهام شده که اگر اعزامی صورت بگیرد من در اعزام هستم. می‌گفت یک روز قبل از اذان صبح در بین‌الحرمین راه می‌رفتم. بعد اذان به حرم حضرت عباس(ع) رفتم. خیلی دور ضریح خلوت بود. با قمر بنی‌هاشم(ع) عهد کردم. او که اولین مدافع حرم حضرت زینب(س) در این کره خاکی بودند گفتم که اگر مرا قابل بدانند اجازه بدهند راهی دفاع از حرم حضرت زینب شوم. مرد بودم اینجا بمانم یا به سوریه بروم. عاجزانه شد یم و باب دیگری به روی ما باز شد



حمید بیشتر از فرزندان دیگرم

در زندگی‌ام حضور دارد. خداوند می‌فرماید کسی که شهید می‌شود من خونبهایش می‌شوم. بعد از شهادتش، عینة حضورش را دیدیم. من سه فرزند دیگر دارم اما حمید را زنده‌تر می‌دانم. اصلا فکر نمی‌کنیم حمید در جمع مسا نیست. حمید آن‌قدر زنده است که به واسطه او به دیگر زنده شدیم و باب دیگری به روی ما باز شد



طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

طراحی‌علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۸۱

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر و خواهر شهید جاویدالاکثر محرملی مقدم

این خانه ۴۰ سال است انتظار آمدنت را می‌کشد

■ فریده موسوی

بیشتر مطلب کوتاهی در خصوص شهید محرملی مقدم منتشر کرده بودیم اما این بار به درخواست خواهر شهید به دیدار ایشان و مادر محترم شهید رقتیم تا در سالگرد شهادت محرملی در مرداد ۱۳۶۰، مرور دوباره‌ای به زندگی او داشته باشیم. شهیدی که دو تاریخ شهادت دارد! اولین تاریخ مربوط به اردیبهشت ۱۳۶۰ می‌شود که ضدانقلاب اسیرکننده محرملی، به دروغ اعلام کرده بودند او در آن تاریخ و در جریان بمباران زندان دوله تو به شهادت رسیده اما بعدها دوستان محرملی عنوان کردند که هم‌رم‌شان در مرداد ۶۰ و پس از انتقال به زندان آلوآتان آسمانی شده است. متن زیر ما حاصل گفت‌وگوی ما با زینب مقدم خواهر شهید و خوش قدم رشیدی مادر شهید است که پیش رو دار ید.

■ گلایه‌های خواهرانه

هماهنگ‌کننده اصلی گفت‌وگوی ما، خواهر شهید است که گلایه‌های زیادی دارد. ایشان از اینکه شهدای زندان آلوآتان دوله تو در غربت و مظلومیت به سر می‌برند، گلایه می‌کند و می‌گوید، شهدای جبهه‌های غرب در مقایسه با جبهه‌های جنوب مظلوم هستند. در این بین، شهدای اوایل انقلاب شروع جنگ از همه مظلوم‌تر هستند. گفتم بسرم در پناه خدا و دستی تکان دادم. وقتی حمید در حیاط راست به بچه‌ها گفتم کارت‌های بانکی و رمزه‌هایم دست حمید بود کاش می‌پریدم. پسر کوچکم گفت داداش توی سر رسید این موارد شب قبل از رفتنش خانه فضای سنگینی داشت، آن موقع اعزام نیرو آشکار نبود و حفاظتی و امنیتی برخورد می‌شد. مردم آنچنان نمی‌دانستند چه خبر است. وقتی حمید شهید شد برادرم گفت جنگ که نیست حمید چرا شهید شد؟ به ما می‌گفتند

از شهادت‌شان چطور باخبر شدید؟

حدود سه چهارشنبه‌روز می‌دانستم حمید شهید شده و دلم آشوب بود. بستگان همه آمده بودند خانه دایی حمید، فرامنده سپاه هم آمده بود. وقتی همه آمدند توجه شد. من خواب شهید شدن حمید را دیده بودم و قبیل از رفتنش به او گفته بودم. روز ۱